

المحطة الثالثة:

ایستگاه سوم:

ما يتعلق بأدلة الدعوة المباركة

مسائل مربوط به ادله دعوت مبارک

النص وشهادة الله:

نص و گواهی خدا

فاجئني السيد أحمد الحسن (عليه السلام) يوماً، فقال:

یک روز احمد الحسن (عليه السلام) بدون مقدمه به من فرمود:

[عندي سؤال لك، هو سؤال علمي وفقك الله.

«سؤالی از شما دارم، یک سؤال علمی. خداوند شما را توفیق دهد!

الدليل على الحجة هو النص، أليس كذلك ؟

نص، دليل بر حجت است. آیا چنین نیست؟

طیب، هل هذا الدليل لابد أن يكون مرافقاً للحجة منذ
اليوم الأول، أي يكون مطروحاً منذ اليوم الأول، أم يجوز أن
يتأخر عن اليوم الأول لادعاء الخليفة؟

بسیار خب، آیا این دلیل باید از همان روز اول ملازم و همراه حجت باشد یعنی باید
از روز اول مطرح شده باشد؟ یا می‌شود که از روز اول به روزی که خلیفه در آن ادعا
می‌کند، به تاخیر افتد؟

وهل يجب أن يكون هذا النص حجة على كل الناس في
نفس الوقت الذي يُطرح فيه، أم لا؟

و آیا این نص هنگامی که عرضه می‌شود باید بر تمام مردم آن زمان حجت باشد یا
خیر؟

وكيف ينفع أن يحتج محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) على
البوذي بالنص؟

و چه سودی دارد اگر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با این نص بر یک
بودایی احتجاج نماید؟

أو ما هو النص الذي يحتج به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)
على الهندوسي وعلى البوذي؟

یا حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با استناد به کدام نص، بر هندو و بودایی
مواجه می‌کند؟

هذه أسئلة تخص قانون معرفة الحجة أو النص منه
بالخصوص.

این پرسش‌ها مربوط به قانون شناخت حجت یا به ویژه در باب نص (وصیت) او
است.

هل تجد إجابة لهذه الأسئلة ؟ .]

آیا پاسخی بر این سوالات می‌یابی؟»

قلت: هل أُجيب بما أعرف من كلامك ؟

گفتم: آیا بر اساس آنچه از سخنان شما آموخته‌ام پاسخ بدهم؟

قال **(عليه السلام): [نعم]**.

فرمود: «بله».

قلت: ما عرفته أنّ الله سبحانه وشهادته وسؤاله هو ما يعتمد عليه الحجة في دعوته ابتداءً، وبه يؤمن عباد الله، والنص وإن كان موجوداً ولكن شهادة الله أرفع قدراً، والله أعلم.

گفتم: آنچه من دریافته‌ام این است که حجت در آغاز دعوتش، به خدای سبحان و گواهی و خواسته‌ی او پشتگرم است و به وسیله‌ی آن بندگان خدا به او ایمان می‌آورند. حتی اگر نص موجود باشد، گواهی خداوند دارای شأن بالاتری است، و الله اعلم.

فقال **(عليه السلام): [نعم، وهل شهادة الله ليست نصاً ؟ وهل**

نص غير الله أعظم من شهادة الله ونص الله ؟

ایشان **(عليه السلام)** فرمود: «آری، آیا گواهی خدا، نص نیست؟ و آیا نصی که از جانب غیر خدا باشد، از گواهی و نص الهی برتر است؟»

نعم هي نص، لم أكتب قانون معرفة الحجة كاملاً فيما مضى رجاء أن يتصدوا للمناظرة، ولكنهم كما يبدو لا يريدون المناظرة، ويكفيني ما صرّحوا به على الفضائيات من الاستهزاء بالرؤيا، والآن إن شاء الله سينزل كتاب (عقائد

الإسلام) وفيه فضيحتهم وبيان جهلهم، مع أنهم لا يستحون !

آری این همان نص است. من سابق بر این قانون کامل شناخت حجت را به نگارش در نیاورده‌ام، به این امید که اینها به سراغ مناظره بیایند ولی به نظر می‌رسد آنها خواهان مناظره نیستند. آنچه در شبکه‌های ماهواره‌ای در خصوص مسخره کردن رؤیا بیان داشته‌اند مرا بس است. به خواست خدا کتاب «عقائد الاسلام» که در آن رسوایی ایشان و بیان جهل‌شان آمده است، منتشر خواهد شد، هر چند که اینها شرم و حیایی ندارند!

فقبل أيام سمعت بالصدفة أحد معلميهم يرد على وهابي أشكل عليه بأن أصل الإمامة الذي تقولون به غير مذكور في القرآن كأصل ديني، فكان جوابه منقول من كتب الدعوة، قال له: نحن نقول إن الأئمة خلفاء الله في أرضه، وأدم أول خليفة لله، والله قال: إني جاعل ... الخ. هكذا دون حياء يأخذون من الدعوة عندما يناقشون مخالفهم، وعندما يسألهم الناس عن الدعوة يكذبونها !!

چند روز پیش به طور اتفاقی شنیدم که یکی از عمامه‌داران آنها در پاسخ به یک وهابی که می‌گفت «اصل امامتی که شما از آن سخن می‌گویید به عنوان یک اصل دینی در قرآن ذکر نشده است»، از کتاب‌های دعوت استفاده می‌کرد و به آن وهابی می‌گفت: ما می‌گوییم ائمه جانشینان خدا بر زمین اویند و آدم، اولین جانشین خدا می‌باشد و خدا فرموده: **انی جاعل ...** تا انتها. به این ترتیب آنها بدون هیچ شرم و حیایی، هنگامی که مخالفین‌شان با آنها بحث و جدل می‌کنند، دلایل خود را از دعوت اخذ می‌کنند و هنگامی که مردم درباره‌ی این دعوت از آنها سؤال می‌کنند، آن را تکذیب می‌نمایند!!

أليس أخذهم من الدعوة ومن علومها دليل على حاجتهم لصاحب الدعوة وعلى استغنائهم عن العلم؟ أليس هذا (أي العلم) من أدلة الإمامة، وأن الإمام يُعرف بحاجة الكل له واستغنائهم عن الناس؟ حسبنا الله ونعم الوكيل، ما أصبرهم على النار !].

این که آنها از دعوت و از علوم آن بهره می‌گیرند، آیا دلیلی بر این نیست که آنها

به صاحب دعوت نیازمند و او از آنها بی‌نیاز است؟ آیا این (یعنی علم) از دلایل امامت نیست، و این که امام به نیازمندی همگان به او و بی‌نیازی او از مردم شناخته می‌شود؟ **حسبنا الله و نعم الوکیل**. به راستی که بر آتش چه شکیابند!».

* * *

هل مجرد ادعاء الوصية دليل ؟

• آیا صرف ادعای وصیت یک دلیل به شمار می‌رود؟

الوصية المقدسة، كتاب محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) العاصم لأُمَّته من الضلال، والذي شاء الله سبحانه أن يُحفظ من ادعاء المبطلين، ليكون حجة واضحة على صدق صاحب راية الحق والهدى في زمن الظهور، عند إذن الله لآل محمد (عليهم السلام) بابتداء دعوتهم الإلهية الكبرى.

وصیت مقدس، نوشته‌ی حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است که بازدارنده‌ی امت از گمراهی می‌باشد؛ چیزی که خدای سبحان خواسته از ادعای اهل باطل محفوظ بماند تا حجتی آشکار باشد بر صدق صاحب پرچم حق و هدایت در زمان ظهور؛ آن گاه که خدا به آل محمد (عليهم السلام) اجازه می‌دهد تا دعوت بزرگ الهی خود را آغاز نمایند.

ولكن، بعض ادعاء العلم يحاولون صرف الناس عن هذا الدليل الإلهي العظيم، ويحملونهم على التشكيك به، بدعوى إمكانية احتجاج المبطلين بالوصية !!

ولی برخی مدعیان دروغین علم می‌کوشند مردم را از این دلیل بزرگ الهی بازدارند و با این ادعا که دروغ‌پردازان هم می‌توانند با وصیت احتجاج کنند، مردم را در این

خصوص دچار شک و شبهه و تردید نمایند.

**وبالرغم من أنهم عاجزون عن تقديم مثال واحد، عبر
مسيرة الإنسانية منذ يومها الأول، يبرر لهم فعلهم هذا،
نجد أن القرآن الكريم يكذب زعمهم بوضوح.**

این در حالی است که آنها حتی نمی‌توانند به یک نمونه یا مثال که این عمل آنها را در طول مسیر زندگی بشر از اولین روز توجیه کند، اشاره نمایند. می‌بینیم که قرآن کریم ادعای آنها را به وضوح تکذیب کرده است.

وعن شكهم هذا، كان (عليه السلام) يقول:

احمد الحسن (عليه السلام) درباره‌ی این شک و شبهه آفرینی آنها فرمود:

**[يقولون: كيف يكون مجرد ادعاء الوصية دليلاً؟ في
حين القرآن يقول إنه دليل، وقد ذكر أن عيسى أوصى وبشر
بمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) للاحتجاج على النصارى.**

«آنها می‌گویند: چه طور ممکن است صرف ادعای وصیت، دلیل باشد؟ در حالی که قرآن بیان می‌دارد که ادعای وصیت، دلیل است. قرآن بیان کرده که عیسی در مقام احتجاج با نصارا، به حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بشارت داده و به او وصیت نموده است.

**ألا يرون أن الله سبحانه اعتبر مجرد ادعاء محمد (صلى الله
عليه وآله وسلم) أنه هو من أوصى به عيسى حجة؟**

آیا نمی‌بینند که خدای سبحان صرف ادعای حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بر این که او همان کسی است که عیسی به او وصیت کرده است را حجت به شمار آورده است؟

**وإلا لو لم يكن الأمر هو هذا، فما معنى ذكر الله سبحانه
لوصية عيسى (عليه السلام)؟**

اگر به این صورت نبود، چه معنایی دارد که خدای سبحان از وصیت عیسی (علیه السلام) سخن به میان آورده است؟

أليس أنه ذكرها للاحتجاج بها؟ وهل ذكر أن وصية عيسى فيها شيء غير الاسم الأول؟

آیا جز این است که خدا این وصیت را برای احتجاج به آن بیان نموده است؟ و آیا ذکر نکرده که در وصیت عیسی چیزی جز نام اول نیست؟

إذن، القرآن يقرّر أن الوصية لا يدعيها إلا صاحبها.

بنابراین، قرآن تایید می‌کند که وصیت را فقط صاحبش ادعا می‌کند و نه کس دیگری.

على كل حال، يفعل الله ما يريد، والله أمر هو بالغه.]

به هر حال، خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد و خدا را امری است که خود، آن را به پایان می‌رساند^۲.

* * *

احتجاج الأنبياء بالوصية:

احتجاج پیامبران به وصیت

وعن احتجاج الأنبياء (عليهم السلام) بالوصية، سمعته (عليه السلام) ذات

يوم يقول:

یک روز در خصوص احتجاج انبیاء به وصیت، از ایشان (علیه السلام) می شنیدم که فرمود:

[یقولون: هل موسى (عليه السلام) احتج بالوصية؟]

«آنها می گویند: آیا موسی (علیه السلام) به وصیت احتجاج کرد؟»

كيف لم يحتج بالوصية وبنو إسرائيل كانوا ينتظرونه بسبب وصايا أنبيائهم به !

چگونه آن حضرت به وصیت احتجاج نکرد در حالی که بنی اسرائیل به دلیل وصیت‌های انبیاشان نسبت به او، منتظر آن حضرت بودند؟!

وكذا عيسى (عليه السلام)، وكذا محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، ألم ينص القرآن بوضوح على الاحتجاج بالوصية؟

همین طور است حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم). آیا قرآن به وضوح احتجاج به وصیت را بیان نموده است؟!

القرآن واضح في أنهم (عليهم السلام) كانوا موصى بهم، وكانوا يحتجون بالوصية، ويكفي أن القرآن وبوضوح احتج بوصية الأنبياء (عليهم السلام) وعيسى (عليه السلام) بمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) .

قرآن آشکارا بیان داشته که به آنها (علیهم السلام) وصیت شده بود و با وصیت نیز محاجه می کرده‌اند. همین کفایت می کند که قرآن به روشنی با وصیت پیامبران (علیهم السلام) و وصیت حضرت عیسی (علیه السلام) به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) احتجاج نموده است.»

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿3﴾.

خدای متعال می‌فرماید: «(و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من پیامبر خدا بر شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است بشارتتان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند این جادویی است آشکار)»^۴.

* * *

هل مضمون الوصية معلوم سلفاً؟

آیا مضمون وصیت از قبل معلوم بوده است؟

يزعم بعض من يدعي علماً أن لا حاجة إلى أن يوصي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) عند الاحتضار، فحديث الثقلين أو الغدير مثلاً يغني عن كتابتها، ولما كان مضمونها معلوم سلفاً فلا حاجة إلى أن يكلف نفسه بكتابتها !!

برخی از کسانی که به ناروا ادعای علم می‌کنند بر این پندارند که نیازی نبوده حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به هنگام احتضار وصیتی بنماید و به عنوان مثال حدیث ثقلین یا غدیر از نوشتن چنین وصیتی کفایت می‌کرده است. از سوی

3. الصف: 6.

دیگر چون مضمون این وصیت از قبل مشخص بوده است لذا نیاز نبوده که آن حضرت خود را با نوشتن آن به سختی بیاندازد!

وكان جواب السيد أحمد الحسن (عليه السلام) لمثل هؤلاء المدعين هو التالي:

پاسخ احمد الحسن (عليه السلام) به چنین مدعیانی مطلب زیر است:

[إِنَّ بَعْضَهُمْ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ مَا فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الَّتِي لَمْ يَكْتُبْهَا حَسَبَ زَعْمِهِمْ، وَبِأَنَّهَا مَجْرَدُ تَأْكِيدٍ لِبَيْعَةِ الْغَدِيرِ وَلِحَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ الْمَجْمَلِ، وَلِهَذَا فَهُوَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمْ يَهْتَمَّ لِكِتَابَتِهَا وَلَمْ يَكْتُبْهَا بَعْدَ حَادِثَةِ الرِّزْيَةِ بِحَسَبِ زَعْمِهِمْ وَلَوْ لِلْمَسَاكِينِ الَّذِينَ يَقْبَلُونَهَا كَعِمَارِ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمَقْدَادِ، وَلَمْ يَكْتُبْهَا حَتَّى لَعَلِّي (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَتَصِلَ مَنْ يَقْبَلُونَهَا بَعْدَهُ لِكَيْ لَا يَضِيعَ وَيَضِلَّ كُلُّ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَتَعْصَمَ الْأُمَّةُ مِنَ الضَّلَالِ.

«برخی از آنها مدعی‌اند که از آنچه در وصیت پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بوده که به زعم آنها آن را کتابت نکرده است، باخبرند و محتوای آن صرفاً تأکیدی بوده بر بیعت غدیر و مختصری از حدیث ثقلین؛ لذا آن حضرت به نوشتن وصیت‌نامه اهتمامی نداشت و طبق اعتقاد آنها، حتی پس از واقعه‌ی «رزیه»^۵ آن را برای مسکینانی همچون عمار و ابوذر و مقداد که قبولش می‌کردند نیز به کتابت درنیاورد؛ به زعم آنها آن حضرت حتی برای علی (عليه السلام) نیز وصیت را نوشت تا بعد از او به کسانی که آن را قبول می‌کنند برسد تا به این ترتیب تمام کسانی که در صلب‌های مردان هستند گمراه نگردند و امت از گمراهی نجات یابد!

ولا أدري من أين علموا أن الوصية مجرد تكرار أو تأكيد لحادثة الغدير أو غيرها من الحوادث والأقوال السابقة

۵ - واقعه‌ی «رزیه‌ی یوم خمیس» (فاجعه‌ی روز پنج‌شنبه) در منابع اهل سنت (نظیر کتاب بخاری و کتاب مسلم) و منابع شیعه نقل شده است که طی آن حضرت محمد در خواست نمود تا کتف و مرکب یا لوح و مرکبی بیاورند تا نوشته‌ای بنویسد که پس از آن امت هرگز گمراه نگردند؛ اما برخی (عمر) نسبت هذیان‌گویی به پیامبر دادند و مانع از انجام این عمل شدند. در منابع اهل سنت روایت شده است که هر بار ابن عباس این واقعه را یاد می‌کرد، اشک همچون دانه‌های مروارید از گونه‌هایش جاری می‌شد (مترجم).

لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كحديث الثقلين المجمل، مع أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) نبي ورسول من الله والوحي مستمر له ورسالته لهداية الناس مستمرة حتى آخر لحظة من حياته، فهل أن الله أخبرهم مثلاً أنه لم يوحى لمحمد قبل احتضاره بيوم أو شهر أو بشهرين شيئاً جديداً وتفصيل جديدة تخص أحد الثقلين وهو الأوصياء من بعده وأسماء وصفات بعضهم بما يضمن عدم ضلال الأمة إلى يوم القيامة، مع أن هذا الأمر موافق للحكمة. وإذا لم يكن قد أوحى الله لهؤلاء المدعين شيئاً، فلماذا الجزم أن الوصية كانت مجرد تكرار لما سبق ولهذا كان الأفضل ترك كتابتها بعد رزية الخميس بحسب زعمهم؟

من نمی دانم اینها از کجا فهمیده اند که وصیت نامه صرفاً تکرار یا تاکیدى بر واقعهى غدیر یا دیگر رویدادها و سخنان پیشین پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) مانند حدیث ثقلین به صورت اجمالی بوده است، با این که آن حضرت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و رسولى از جانب خدا بود و وحى به طور مداوم به حضرتش می رسید و رسالت او برای هدایت مردم نیز تا آخرین لحظه از حیاتش استمرار داشته است. آیا به عنوان مثال خداوند آنها را خبر داده که یک روز یا یک ماه یا دو ماه قبل از احتضار محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) چیز جدید و تفصیل جدیدی مربوط به یکی از ثقلین یعنی اوصیای پس از او و نامها و صفات برخی از آنها که متضمن عدم گمراهی امت تا روز قیامت است، به او وحی ننموده است؟ هر چند چنین چیزی موافق حکمت باشد! اگر خدا چیزی به این مدعیان وحی ننموده، پس این قاطعیت و اطمینان بر این که وصیت صرفاً تکراری بوده بر آنچه از پیش گذشته و لذا ترک نوشتن آن پس از «رزیه خمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) بهتر و سزاوارتر بوده، از کجا آمده است؟!

هل هذا يعني أن عمر يقرر لرسول الله أن الأفضل عدم كتابة الوصية في يوم الخميس كما يزعم من اعتبروا أن اعتراض عمر على كتابة الكتاب كان بتوفيق وتسديد، وأنتم تقررون لرسول الله أن الأفضل عدم كتابة الوصية بعد يوم الخميس، ولا تُعدمون القش لإيقاد ناركم، فمن الرسول بربكم

محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، أم عمر وجماعته، أم أنتم يا من تسميتم بالتشيع ؟]

آیا این به آن معنا نیست که عمر برای پیامبر خدا تعیین تکلیف کرده بود که نوشتن وصیت‌نامه در روز پنجشنبه بهتر است، همان طور که برخی چنین گمان کرده‌اند که اعتراض عمر بر نوشتن مکتوب، کاری شایسته و خردمندانه بوده است؟! شما نیز بر رسول خدا چنین مقرر می‌دارید که بهتر، نوشتن وصیت‌نامه پس از روز پنجشنبه بوده است و هیزم‌های آتش‌تان را از بین نمی‌برید! شما را به خدایتان سوگند، کدام یک پیامبر است: محمد بن عبدالله (صلى الله عليه وآله وسلم) یا عمر و دار و دسته‌اش، یا خود شما ای کسانی که نام تشیع بر خود نهاده‌اید؟!»

ولم تفرغ سلتهم من الإشكالات على كتاب محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) العاصم لأُمَّته من الضلال، فاخترع بعضهم إشكالاً مفاده: إما أن يكون موسى بن جعفر (عليه السلام) قد أوصى في سجنه قبل الوفاة لمن بعده وكتب وصيته، أو أن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يكتب وصيته؟! و لمثل هذه السفاسف، كان (عليه السلام) يقول:

آنها از تلاش خود برای اشکال گرفتن بر نوشتن وصیت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) که نگه‌دارنده‌ی امت از گمراهی است دست برنمی‌دارند. برخی از آنها اشکالی اختراع کرده‌اند که مضمون آن چنین است: یا، موسی بن جعفر (عليه السلام) در زندان پیش از وفات به فرد بعد از خود وصیت کرده و وصیت‌نامه‌اش را نوشته است و یا این که حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وصیتش را ننوشته است!! و از این قبیل سفسطه‌بازی‌ها. ایشان (عليه السلام) در پاسخ به چنین سخنان بیهوده‌ای فرمود:

[نحن أثبتنا وجوب الوصية عند الاحتضار وبالذليل، وهم الآن ليس لديهم دليل نقض، إذن ثبت دليلنا، وثبتت وصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الوحيدة بحسب هذا الدليل على وجوب كتابتها.

«ما با دلیل، وجوب وصیت به هنگام احتضار را ثابت کردیم و اکنون آنها هیچ دلیل

نقضی ندارند، لذا دلیل ما ثابت می‌شود و نیز با آن، تنها وجوب نوشته شدن وصیت‌نامه‌ی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت می‌گردد.

أما الإشكال على وصية رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بعدم وجود وصية عند الاحتضار لموسى بن جعفر u مثلاً لكونه مسجوناً، فالله يقول: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقرة: ۲۸۶)، فالمریض لا یصوم، ومن یُعدم السبیل لا یُكلف كتابة الوصية عند الاحتضار، فموسى بن جعفر لم یكن بوسعه والرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ليس كذلك، بل كان كتابة الوصية بوسعه، فيجب عليه الكتابة.

در این خصوص که با استناد به عدم وصیت موسی بن جعفر (علیه السلام) به هنگام احتضار به دلیل مثلاً زندانی بودن او، بر وصیت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) اشکال می‌گیرند، خداوند می‌فرماید: «(خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی طاقتش مکلف نمی‌کند)» (بقره: ۲۸۶). لذا بیمار، روزه نمی‌گیرد و به همین دلیل، کسی که راه چاره‌ای نداشته باشد، مکلف نیست که به هنگام احتضار وصیت‌نامه بنویسد. موسی بن جعفر (علیه السلام) نتوانست چنین کند ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین وضعیتی نداشت و آن حضرت قادر به نگارش وصیت بود، لذا این کار بر او واجب بود.

هذا إضافة إلى أن وصايا وروايات الأئمة (عليهم السلام) لم تصل كلها، فقد ضاع كثير من أصول الشيعة الروائية كما يعلم الجميع.

علاوه بر این، همه‌ی وصایا و روایات ائمه (علیهم السلام) به ما نرسیده و همان طور که همگان می‌دانند، بسیاری از اصول روایی شیعه مفقود شده است.

هذا إضافة إلى أنه لا يضر أن لا يكتب موسى بن جعفر (عليه السلام) وصيته عند الاحتضار؛ لأن وصية الرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) عاصمة للأمة من الضلال إلى يوم القيامة، فلا يجب أن يوفر الله ظرفاً لموسى بن جعفر (عليه السلام) ليوصي

عند الاحتضار، ولكن الله وفرّ الوقت والفرصة والسعة لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) عند الاحتضار ليوصي، وقد أوصى ونقلت الوصية].

به علاوه، اين كه موسى بن جعفر (عليه السلام) به هنگام احتضار وصيت نامه اش را نوشته، خسارتی به همراه ندارد زیرا وصيت حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلّم) بازدارندهی امت از گمراهی تا روز قیامت می باشد؛ لذا لازم نبود كه خداوند شرایطی برای موسى بن جعفر (عليه السلام) فراهم آورد كه به هنگام احتضار وصيت كند، در حالی كه خدا زمان، فرصت و توانایی را در اختیار پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلّم) گذاشت تا در وقت احتضار وصيت نماید. در عمل هم آن حضرت وصيت كرد و آن وصيت نیز نقل شده است».

والآن، هل فرغت جعبتكم من الإشكالات على الوصية المقدسة، أم لا زالت !!

اکنون، آیا کیسه‌ی شما از اشکال تراشی بر وصیت مقدس خالی شد یا ایرادگیری همچنان ادامه دارد؟!

* * *

الوصية والنص المباشر:

وصيت و نص مستقيم

يقول بعضهم: إن وصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) لا تكفي في إثبات أحقية المحتج بها، ولا بد أن تكون الوصية من الإمام إلى الإمام الذي بعده مباشرة ؟

عده‌ای می‌گویند: وصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) به تنهایی برای اثبات حقانیت کسی که به آن محاجه می‌کند کافی نیست و حتماً باید وصیت به طور مستقیم از امامی به امام پس از او صورت گرفته باشد.

ولثل هؤلاء كان (عليه السلام) يقول:

ایشان (علیه السلام) در پاسخ به چنین افرادی فرمود:

[إن علماء الشيعة يقولون: إن الوصية أو النص يكفي من الرسول، كما في كتاب (الباب الحادي عشر)، بشرح المقداد السيوري (6)، فهناك نص فيه: إن النص من الرسول أو الإمام السابق يكفي.

«علمای شیعه می‌گویند: وصیت یا نص از پیامبر کفایت می‌کند، کما این که در کتاب در «باب الحادی عشر» به شرح مقداد سیوری^۷ این عبارت آمده که: نص از پیامبر یا امام قبلی کفایت می‌کند.

فالوصية من الرسول تكفي، بالنصوص من عقائد حوزتهم.

پس با استناد به متون عقایدی از حوزه‌ی آنها، وصیت از پیامبر کافی است.

إن هؤلاء لا يعتبرون، لا بقرآن ولا بروايات ولا بالمعصومين، هؤلاء لا يعتبرون إلا بأقوال مراجعهم وفقهائهم وما يدرّس في حوزة النجف، بل وحتى ينكرونه لأجل أن يرضوا أهواءهم.]

6. أَلَّفَ الشَّيْخُ الطُّوسِي (رَحِمَهُ اللهُ) كِتَابًا أَسْمَاهُ (مُصْبِحَ الْمُتَجَهِّدِ)، وَجَعَلَهُ عَلَى عَشْرَةِ أَبْوَابٍ، ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ الْعَلَامَةَ الْحَلِيَّ شُرُوحَاتٍ وَأَضَافَ عَلَيْهِ بَابًا أَسْمَاهُ (الْبَابُ الْحَادِي عَشَرَ)، وَقَامَ الْمَقْدَادُ السِّيُورِي (ت: 826 هـ) بِشَرْحِهِ، وَهُوَ مِنْ أَهَمِّ الشُّرُوحَاتِ تَقْرِيْبًا.

۷ - شیخ طوسی (رحمت الله) کتابی به نام «مصبح المجتهد» در 10 باب تألیف نمود؛ سپس علامه حلی شرح‌هایی بر آن نوشت و بابتی به نام «باب الحادی عشر» (باب یازدهم) به آن اضافه نمود. مقداد سیوری (متولد 826 هـ.ق) شرحی بر آن نگاشت که از مهم‌ترین شرح‌ها می‌باشد.

اینها نه قرآن را در نظر می‌گیرند، نه روایات و نه سیره‌ی معصومین را. آنها فقط سخنان مراجعشان و فقهایشان و آنچه در حوزه‌ی نجف تدریس می‌شود را به دیده‌ی منت می‌گذارند؛ بلکه همین مطالب را نیز برای این که پی هوی و هوس خود بروند، منکر می‌شوند».

وهذا قول العلامة الحلي:

(الإمام يجب أن يكون منصوباً عليه؛ لأن العصمة من الأمور الباطنة التي لا يعلمها إلا الله تعالى فلا بد من نص من يعلم عصمته عليه، أو ظهور معجزة على يده تدل على صدقه).

این سخن علامه حلی است:
امام باید منصوب علیه باشد (باید بر او وصیت شده باشد) زیرا عصمت جزو امور باطنی است که فقط خدای تعالی به آن علم دارد، لذا باید از سوی کسی که بر عصمت او آگاه است نص صادر شود، یا ظهور معجزه به دست او که گواهی صدقش باشد.

وعلق عليه شارحه (المقداد السيوري) في (النافع يوم الحشر: ص ١٠٠)، قائلاً:

(أقول : هذه إشارة إلى طريق تعيين الإمام، وقد حصل الاجماع على أن التنصيب من الله ورسوله وإمام سابق، سبب مستقل في تعيين الإمام **(عليه السلام)**، وإنما الخلاف في أنه هل يحصل تعيينه بسبب غير النص أم لا، فمنع أصحابنا الإمامية من ذلك مطلقاً وقالوا: لا طريق إلا النص ...).

شارح کتاب (مقداد سیوری) در «النافع يوم الحشر: ص ١٠٠» بر این مطلب چنین تعلیق زده است:

می‌گویم: این اشاره‌ای است به شیوه‌ی تعیین امام. بر این که تنصیب (وجود نص) از سوی خدا، پیامبر خدا و امام قبلی، سبب مستقلاً در تعیین امام **(عليه السلام)** است، اجماع حاصل شده و تنها موضع اختلاف این است که آیا امام با چیزی غیر از نص نیز تعیین و مشخص می‌شود یا خیر. اصحاب امامیه‌ی ما از آن منع کرده‌اند و گفته‌اند: به

* * *

روایة تبرّ الله عمره:

روایتِ خداوند عمرش را تباه گرداند

أوضح السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في كتابه (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال)، أحد إصدارات الدعوة اليمانية المباركة، وهو منشور في الموقع الرسمي، أوضح u بما لا يقبل الشك حجية الوصية المقدسة وصدق المحتج بها، قرأنا وسنةً وعقلاً.

سید احمد الحسن (عليه السلام) در یکی از کتاب‌های انتشارات دعوت مبارک یمانی به نام «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»^۸ که در سایت رسمی نیز منتشر شده است، توضیحی داده که جای هیچ شک و شبهه‌ای در خصوص حجیت وصیت مقدس و صدق کسی که به آن محاجه کند چه از دید قرآن و چه از دید سنت یا عقل بر جای نمی‌گذارد.

وكان من ضمن ما جاء في الكتاب بيان لمعنى رواية: (تبرّ الله عمره) بالنسبة للمدعي باطلاً.

از جمله مواردی که در این کتاب آمده است تبیین معنای روایت «تبرّ الله عمره» (خداوند عمر او را تباه گرداند) برای مدعی دروغین می‌باشد.

وفي هذا قال (عليه السلام):

ایشان (عليه السلام) در این خصوص فرمود:

[إني وجدت أن الأنصار غير واضح عندهم معنى رواية "تبرَّ الله عمره"، وأين موضعها. أسأل الله أن ينفعكم به بيان الحق للمؤمنين، وأن يُعلي كعبكم ويظهر حجتكم على الظالمين].

«من دریافتم که معنای روایت «تبرَّ الله عمره» و وضعیت آن، برای انصار قدری مبهم است. از خداوند تقاضا دارم که شما را از آن برای بیان حق برای مؤمنین بهره‌مند گرداند و مقام و منزلت شما را بالا ببرد و حجت شما را بر ظالمین آشکار گرداند!».

ولكل من قرأ الكتاب، أقول:

به هر کسی که این کتاب را خوانده است می‌گویم:

إن الدليل العقلي الذي أوضحه السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في كتابه، يثبت استحالة ادعاء النص التشخيصي لخليفة الله؛ لوضوح اللوازم الواجب تنزيهه الله سبحانه عنها. ولكن ما فهمته ابتداءً من الدليل القرآني والروائي هو (مصرفية الجميع عن أصل ادعاء النص التشخيصي) أو (اقتران هلاك المدعي الباطل بادعائه له).

دلیل عقلی که سید احمد الحسن (عليه السلام) در کتابش تشریح نموده، محال بودن ادعای (باطل) نص به عنوان راهی برای تشخیص خلیفه‌ی الله را ثابت می‌کند؛ که واضحاً از اساسی‌ترین لازمه‌های تنزیه خداوند سبحان جهت جلوگیری از امکان تحقق این ادعای باطل می‌باشد. اما آنچه در ابتدا از دلایل قرآنی و روایی فهمیدم «بازدارندگی عمومی از اصل ادعای باطل نص تشخیص» یا «همبستگی هلاکت مدعی باطل با ادعایش» می‌باشد.

وقد يُفهم من الشق الثاني إمكانية ادعاء النص
التشخيصي من قبل مدع باطل مقروناً بهلاكه، فكيف توصل
هذا المدعي الباطل إليه إذن بعد صرف الجميع عنه
واستحالة ذلك عقلاً؟

آنچه از صورت دوم فهمیده می‌شود این است که امکان وقوع ادعای نص
تشخیص از جانب مدعی باطل همراه با هلاکتش می‌باشد؛ حال چگونه این مدعی
باطل می‌تواند به این ادعا دست یابد آن هم بعد از بازدارندگی عمومی آن و محال
بودن آن از نظر عقلی؟!

هذا تساؤل خطر في بالي عند قراءتي للكلام، فأوضح
(عليه السلام) قائلاً:

هنگام مطالعه‌ی کتاب، این سؤال به ذهنم خطور کرد و ایشان (علیه السلام) برایم
واضح فرمود:

[لا، ليس كذلك وفقك الله. النص القرآني والروائي أيضاً
في نفس معنى الدليل العقلي، إنما هو بيان الحماية
الإلهية للنص بهلاك المدعي، وليس المراد إمكان تحقق
الادعاء، تماماً كفرض المحال.

«نه، این گونه نیست. خداوند توفیقت دهد! نص قرآنی و روایی نیز به خودی خود
دلالت بر دلیل عقلی دارد و به معنی حمایت الهی از نص با هلاکت مدعی (باطل)
می‌باشد و به فرض محال، به معنی امکان تحقق ادعای باطل نمی‌باشد.

وعبارة: (أو على الأقل فإن ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل
أن يظهر للناس)، هي فرض لأقصى ما يمكن أن يصل له
الادعاء، وليس معنى الفرض أن الأمر ممكن التحقق، ولكن
نقول: لو تحقق هذا فلا يضر؛ لأن تحقق هذا الادعاء إلى
هذه المرحلة لا يضر بكون النص محمياً، فالحماية المهمة
هي من أن يدعيه إنسان معلناً ادعاءه لغيره، أما لو فرضنا

أنه ادّعاء بينه وبين نفسه وأهلكه الله قبل أن يخرج ما في نفسه، فهذا الأمر لا يضر بكون النص محمياً. إنما الفرض لبيان معنى الحماية وتقريب الصورة وحدها إلى أبعد ما يمكن من التوضيح [.

عبارت: «حداقل ادعای آن همراه با هلاکت او قبل از آشکار شدن برای مردم است» به معنی بعید بودن امکان وصول به این ادعا می‌باشد و به این معنی نیست که این رویداد امکان محقق شدن را داشته باشد؛ ولی ما می‌گوییم: حتی اگر چنین چیزی محقق شود، باز هم ضرری نخواهد داشت؛ زیرا تحقق این ادعا تا این مرحله هیچ آسیبی به نص بازدارنده نمی‌رساند. پشتیبانی رسالت یعنی آن که شخص (باطل) آن را نتواند آشکارا نزد دیگری ادعا کند اما اگر فرض کنیم که او آن را صرفاً پیش خودش ادعا کند و قبل از آن که بتواند آنچه در درونش قرار دارد را آشکار کند، خداوند هلاکش نماید، این مساله ضرری برای نص بازدارنده ایجاد نمی‌کند. تنها چیزی که لازم است بیان معنی حمایت (نص) و جدا کردن تنها حالت ممکن از بعیدترین حالت‌هایی است که می‌تواند پیش بیاید».

وقد يبدو هذا غامضاً بالنسبة إلى من لم يقرأ الكتاب المشار إليه، لذا أنصح بقراءته ليتوضح جواب السيد (عليه السلام) هنا بشكل أكثر.

این توضیح برای کسی که کتاب مذکور را نخوانده باشد، پیچیده به نظر می‌رسد بنابراین برای درک بهتر پاسخ سید احمد الحسن (علیه السلام) توصیه می‌کنم که کتاب مذکور خوانده شود.

وإلى من يقول من الإخوة الأنصار: إن الأمر صار واضحاً حياً ربما، أنقل التالي:

به برخی برادران انصار که ممکن است از روی شرم و حیا بگویند: این مساله، موضوعی واضح است، ماجرای زیر را نقل می‌کنم:

بين (عليه السلام) لي ذات يوم موضوعاً، ثم قال ما معناه: هل صار واضحاً؟

روزی ایشان (علیه السلام) موضوعی را برایم بیان فرمود سپس چیزی فرمود که

معنی آن چنین بود: آیا واضح شد؟

ولما قلت: نعم واضح، قال:

و هنگامی که گفتم: بله، واضح است، فرمود:

[أرجو أن لا تقول لشيء: واضح، وهو غير واضح، كما لا تستحي من الإشكال أبداً؛ لأنكم سيواجهكم مخالفكم بالإشكال، فلا بد أن تكونوا على معرفة تامة بما تطرحون، وفقكم الله وسدد خطاكم].

«خواهش می‌کنم در مورد چیزی که روشن نیست، نگو واضح است و هیچ گاه از طرح اشکال شرمگین نشو زیرا مخالفین تان به وسیله‌ی اشکال گرفتن با شما مواجه می‌شوند. لذا باید نسبت به آنچه مطرح می‌نمایید شناخت کامل داشته باشید. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌های تان را استوار سازد!».

* * *

كتاب (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال):

كتاب «وصيت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»

وبخصوص أهمية كتاب (الوصية المقدسة) الذي أخبرتم عنه، قال **(عليه السلام):**

در خصوص اهمیت کتاب «وصیت مقدس» که پیشتر با شما درباره‌ی آن صحبت

کردم، ایشان (علیه السلام) فرمود:

[أرجو أن تعملوه كتيباً صغيراً للجيب؛ لأن فيه بيان كيفية الاستدلال والاحتجاج بالوصية. كما أرجو أن تدرسوه في الحوزة كمحاضرة أو محاضرتين، وكذا في حوزة النجف. وأيضاً يعملوه كتيباً يوزع عندهم. وأيضاً لو ينشر في الجريدة لينتفع منه أكبر عدد من الناس، وحاولوا إيصاله للمؤمنين وللناس بأي وسيلة متاحة لكم لينتفعوا منه، جزاكم الله خيراً].

«خواهش می‌کنم این کتاب را به شکل یک کتابچه‌ی جیبی درآورید زیرا در آن چگونگی استدلال و احتجاج به وسیله‌ی وصیت بیان شده است. همچنین خواهشمندم آن را در حوزة در قالب یک یا دو مباحثه، به درس و بحث بگذارید؛ همین طور در حوزة نجف و در قالب کتابچه بین آنها توزیع شود و خوب است مطالب آن در روزنامه نیز منتشر شود تا مردم بیشتری از آن بهره‌مند گردند. بکوشید با هر وسیله‌ای که در دست دارید، آن را به مؤمنین و مردم برسانید تا از آن بهره‌مند گردند. خداوند به شما جزای خیر بدهد!».

وقال عن وصية جده محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أيضاً:

ایشان (علیه السلام) درباره‌ی وصیت جدش حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز فرمود:

[النص موصوف أنه عاصم من الضلال، وقيد (أنه عاصم من الضلال) هو المهم، فلو لم يحفظه من وصفه بأنه عاصم من الضلال من ادعاء المبطلين لكان كاذباً، أو لكان جاهلاً فوصفه بوصف ليس فيه، ولكان عاجزاً ... الخ، وحاشاه من كل ذلك].

«وصیت این گونه توصیف شده که بازدارنده از گمراهی است و قید «وصیت، بازدارنده از گمراهی است» حائز اهمیت می‌باشد زیرا اگر طبق توصیف خود حضرت، آن وصیت از ادعای اهل باطل محفوظ نمی‌ماند، پس ایشان دروغ‌گو می‌شد یا آن

حضرت جاهل می‌بود و وصیت را به صفتی که در آن نبوده توصیف کرده و یا آن حضرت عاجز و ناتوان بوده یا ... و غیره، و حال آن که ایشان از همه‌ی این موارد منزّه و به دور است.»

* * *

لیبشر المدافعون عن وصیة محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) :

بشارتی برای کسانی که از وصیت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع می‌کنند

ما يحزن في هذه الدنيا كثير، ومن ذلك الرؤيا المنذرة، خصوصاً إذا ما كان مضمونها ينذر بنحو خطير يتعلق بالعاقبة مثلاً.

آنچه در این دنیا باعث حزن و اندوه می‌شود فراوان است، از جمله خواب ترساننده (انذار دهنده)، به ویژه اگر مضمون خواب، هشدار می‌دهد دربارۀ چیزی مثلاً عاقبت آدمی باشد.

قص أحد الأنصار يوماً على السيد أحمد الحسن (عليه السلام) رؤياً منذرة كان قد رآها به أحد الأنصار، وظاهرها أقلقه جداً. فلما سمع منه الرؤيا، أجابه قائلاً:

روزی فردی از انصار خواب هشدار دهنده‌ای را برای سید احمد الحسن (علیه السلام) تعریف کرد که یکی از انصار برای او دیده بود. این خواب وی را بسیار مضطرب نموده بود. ایشان (علیه السلام) وقتی ماجرای خواب را شنید، در پاسخ فرمود:

**[إن شاء الله يكون خيراً، ويعصمكم الله من الشيطان،
وفقك الله وسدد خطاك.**

«به خواست خدا خیر است، و خداوند شما را از شیطان حفظ می‌فرماید. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌هایت را استوار نماید!»

**لا يكون إلا الخير، وإن شاء الله أنت يقف لك الله الذي
دافعت عن منهجه دائماً، ورسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الذي
دافعت عن وصيته، ولن يكون إلا الخير، ورحمة الله واسعة.**

جز خیر چیز دیگری نیست و ان شاء الله خداوند حامی تو است که همواره از راه و روش او دفاع کرده‌ای و پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نیز که از وصیتش دفاع کرده‌ای پشتیبان تو می‌باشد. جز خیر چیز دیگری نیست، و رحمت خدا گسترده است.

**ولكن الخوف من سوء العاقبة ينبغي أن لا يفارق أحداً
حتى من علم من الله حسن خاتمته.**

البته شایسته است که هیچ کس از ترس سوء عاقبت آسوده نباشد حتی کسی که از جانب خدا بداند که عاقبتش ختم به خیر می‌شود.

**أسأل الله أن يرزقك حسن العاقبة، وأن تنصر كل خليفة لله
في أرضه تعيش في زمانه، وفقك الله وسدد خطاك].**

از خدا مسئلت دارم که حسن عاقبت را روزی‌ات نماید و هر خلیفه‌ی خدا بر زمینش که در زمان او زندگی می‌کنی را نصرت دهی. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌هایت را استوار نماید!»

* * *

کیف آمنت أم موسی بموسی (علیه السلام) ؟

مادر موسی چگونه به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

قال السيد أحمد الحسن (علیه السلام) في بيان ذلك:

سید احمد الحسن (علیه السلام) در این مورد فرمود:

[في القرآن كيف آمنت أم موسی (علیه السلام) بموسی ؟

«در قرآن، مادر موسی چگونه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

أليست أم موسی مكلفة ؟

آیا مادر موسی مکلف نبود؟

قال تعالى: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (القصص: 7).

خداوند متعال می‌فرماید: «(و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم)» (قصص: ۷).

﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

«(او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم)»

هذه شهادة الله عندها لابنها موسى (عليه السلام)، وهي مكلفة أن تؤمن بموسى (عليه السلام) كغيرها من المكلفين، فكيف أمنت به إلا من خلال الرؤيا التي هي وحي الله إليها].

این شهادت خدا برای مادر موسی در خصوص پسرش حضرت موسی (علیه السلام) است و او نیز مکلف بوده (تکلیف داشته) که همانند دیگر مکلفین به او ایمان آورد. حال چگونه به او ایمان آورد؟ آیا جز از طریق رؤیا که همان وحی الهی به سوی اوست؟».

قال الشيخ المفيد (رحمه الله) عن كيفية الإيحاء إلى أم موسى (عليه السلام):

شيخ مفيد (رحمه الله) درباره‌ی کیفیت وحی به مادر حضرت موسی (علیه السلام) می‌گوید:

(... فأما قولنا في المعجزات فهو كما قال الله تعالى: "وأوحينا إلى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني إنا رادوه إليك وجاعلوه من المرسلين"، فضمن هذا القول تصحيح المنام إذ كان الوحي إليها في المنام ...) (9).

... و اما سخن ما در معجزات همان است که خدای تعالی فرموده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ». این آیه متضمن صحت (درست‌شماری) خواب‌ها است زیرا به مادر موسی در خواب وحی شد ... ۱۰.

* * *

لماذا نهى يعقوب (عليه السلام) ابنه عن قص رؤياه ؟

چرا حضرت يعقوب (عليه السلام) پسر خود را از بازگویی
رؤيايش نهى کرد؟

قال تعالى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ
عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا
بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (11).

خدای متعال می‌فرماید: «آن گاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر،
من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که سجده‌ام
می‌کنند * گفت: ای پسرکم، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، که
برای تو حيله‌ای می‌کنند زیرا شیطان برای آدمیان دشمنی آشکار
است»^{۱۲}.

يقول السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في بيان سبب نهى
يعقوب (عليه السلام) ابنه يوسف (عليه السلام) عن أن يقص رؤياه
على إخوته:

سيد احمد الحسن (عليه السلام) در خصوص علت این که چرا يعقوب (عليه السلام)

11. يوسف: 4 - 5.

۱۲ - يوسف: 4 و 5.

پسرش یوسف (علیه السلام) را از حکایت کردن خوابی که دیده بود برای برادرانش نهی نمود، می‌فرماید:

**[الرؤيا اعتبرها يعقوب (عليه السلام) في القرآن دليل
تشخيص لخليفة الله يوسف (عليه السلام)، وحذره من قصها
على إخوته؛ لأنهم سيعرفون أنه خليفة الله ووصي يعقوب
منها.]**

«در قرآن، یعقوب (علیه السلام) رؤیا را دلیلی بر تشخیص یوسف خلیفه الله دانست و وی را از این که خواب را برای برادرانش نقل کند بر حذر داشت زیرا در این صورت آنها می‌فهمیدند که وی خلیفه‌ی خدا و جانشین یعقوب (علیه السلام) خواهد بود.»

**ومع هذا، هؤلاء الجهلة ينكرون؟! لا أدري كيف يدعون
أنهم يؤمنون بالقرآن؟!**

با این وجود، این جاهلان انکار می‌کنند؟! نمی‌دانم چه طور مدعی هستند که به قرآن ایمان دارند؟!

**لو كان العذر أنهم يجهلون التفسير، فقد بينا لهم، ولا
يمكنهم الإنكار، فما بقي إلا العناد.]**

اگر عذرشان این است که تفسیر نمی‌دانند، اینک ما موضوع را برای آنها روشن ساخته‌ایم و دیگر مجالی برای انکار نیست. حال جز لجajt و خیره‌سری دیگر چه باقی مانده است؟!»

**إذا اتضح هذا، أقول: ألا يستحي المستهزؤون بالرؤى
كدليل يشخص مصداق خليفة الله من أقوالهم التي
يستخفون بها الناس ويحملونهم على جحود وحي الله
وتكذيبه، وهل هم أظهر أو أكثر إيماناً من أم موسى (عليه
السلام)، أو أفهم بدين الله من نبي الله يعقوب (عليه السلام) !!**

حال که این مطلب واضح شد، من می‌گویم: آیا کسانی که رؤیا را مسخره می‌کنند

در حالی که رؤیا دلیلی برای تعیین مصداق خلیفه‌ی الله است، از سخنان خود که مردم را با آن به سبک مغزی می‌کشاند و بر انکار و تکذیب وحی الهی سوق می‌دهند، خجالت نمی‌کشند؟ آیا پاکی و ایمان اینها بیش از مادر حضرت موسی **(علیه السلام)** است؟! یا از حضرت یعقوب **(علیه السلام)** - پیامبر خدا- به دین الهی عالم‌تراند؟!!

هل یُخیر الله لغير ولیّه ؟

آیا خدا در استخاره به کسی غیر از ولی‌اش اشاره می‌کند؟

یصادفنا أثناء طرح دعوة الحق على الناس، أن بعضهم يتقبل أدلة دعوة الحق شيئاً ما، بعد بيانها لهم بشكل تفصيلي بحيث لا يبقى لديهم عذر أو حجة يتحججون بها، ثم يستخيرون الله فيخير الله لهم بنصرة أحمد الحسن، ولكن ولأن نفسه تهوى شخصاً آخر فيترك خيرة الله له ويعمد على البقاء في اتباع صاحبه، زاعماً أن الله خار له أيضاً
باتباعه !!

به هنگام عرضه‌ی دعوت حق بر مردم، بعضاً با افرادی روبه‌رو می‌شویم که پس از آن که ادله‌ی دعوت حق به طور مفصل برای آنها تبیین شود به گونه‌ای که دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای که با آن محاجه نمایند، برایشان باقی نمی‌ماند، این ادله را کمابیش می‌پذیرند. این عده سپس به سراغ استخاره می‌روند و خداوند نیز نصرت احمد الحسن را برای آنها برمی‌گزیند ولی از آنجا که طرف، دل در گروی فرد دیگری دارد، خیرخواهی خداوند را رها می‌کند و به تبعیت از شخص محبوبش ادامه می‌دهد، با این پندار که خداوند با پیروی از او نیز برایش خیر می‌خواهد!!

بل صادفتني حالة: إنَّ شخصاً كان يزعم أنه يستخير الله طول حياته ويعمل بخيرة الله له، وكان قد استخار سبع مرات على اتباع السيد أحمد الحسن (عليه السلام)، وظهرت له سورة يس وكانت جيدة جداً، ولكنه تردّد في العمل بها هذه المرة !!

حتی یک بار برایم پیش آمد که شخصی می گفت در طول عمرش همیشه استخاره می گیرد و طبق آن عمل می کند. وی هفت بار در خصوص پیروی از سید احمد الحسن (عليه السلام) استخاره گرفته و در پاسخ، سوره یس آمده و نتیجه ی استخاره بسیار خوب بوده ولی این مرتبه در عمل به استخاره مردد مانده است!!

حجّته في ذلك: إنه وبعد أن خرجت الاستخارة سبع مرات على أحمد الحسن جيدة، ذهب واستخار الله على اتباع غيره وأنه هو اليماني، فخرجت جيدة أيضاً !!

دلیلش هم این بود که می گفت وقتی هفت بار استخاره بر احمد الحسن بسیار خوب آمد، رفته و بر پیروی از فرد دیگری که به گمانش او یمانی بوده، استخاره کرده که آن هم بسیار خوب آمده است!!

عن مثل هؤلاء سألت السيد أحمد الحسن، فأجاب (عليه السلام):

از سید احمد الحسن (عليه السلام) درباره ی چنین افرادی سؤال کردم. ایشان فرمود:

[هؤلاء الأشخاص مساكين، فأنتم بينوا لهم الأدلة واحداً
تلو الآخر، بينوا لهم كيف أن الوصية تكون حجة قطعية لمن
يطلب الحق، ولا يعذر عند الله من يعرض عنها.

«اینها بینوا هستند. شما دلایل را یکی پس از دیگری برایشان تبیین کنید و بیان دارید که چگونه وصیت، حجتی است قطعی برای کسی که به دنبال حق می باشد و کسی که از آن روی برگراند، هیچ عذری نزد خدا نخواهد داشت.

وأما صاحب الاستخارة وأمثاله، فهو طلب أن يخبره الله عن أحمد الحسن فأخبره الله، فشك بكلام الله وأعرض عن كلام الله وطلب هواه، فاستخار على غيره؛ لأن هذا يوافق هواه، فوكله الله إلى نفسه. فاستخارته على غير من خار الله له باتباعه هي استخارة للشيطان وليست استخارة الله، فهو قد استخار الله وكلمه الله وأجابته بكتابه القرآن، فأعرض عن كلام الله وطلب هواه وما تهواه نفسه الأمارة بالسوء.

و اما درباره ی فرد استخاره کننده و امثال او، او از خدا خواست که درباره ی احمد الحسن او را آگاه سازد، خدا هم او را آگاه نمود؛ ولی وی به کلام خدا شک کرد و از آن روی برگرداند و به دنبال هوا و هوسش رفت و در مورد کسی غیر از او استخاره گرفت، چرا که این فرد موافق با خواسته و میل او بود، خدا نیز او را به خودش واگذار نمود. استخاره بر غیر از کسی که خداوند برای پیروی از او خیری بخواهد، استخاره از شیطان است، نه استخاره از خدا. او از خدا طلب خیر کرد، خدا هم با او سخن گفت و به وسیله ی کتابش قرآن به او پاسخ داد، ولی او از کلام خدا رویگردان شد و هوا و هوس خودش و آنچه را که «نفس اماره ی بالسوء» (نفس امر کننده به بدی ها) به او نشان داد را پی گرفت.

من يستخير الله ويخبره الله ويشهد له بكتابه أن أحمد الحسن حق، كيف يكفر بإخبار الله له وبشهادته!! وماذا بعد كل هذا غير جهنم التي يطلبها وينتظرها بهذا الإعراض؟!

کسی که با استخاره از خدا خیر می خواهد و خدا نیز او را آگاه می سازد و با کتابش بر او گواهی می دهد که احمد الحسن بر حق است، چگونه به این اطلاع رسانی و گواهی خدا کفر می ورزد؟! و پس از همه ی اینها چه می ماند به جز جهنم؛ جهنمی که آن فرد با روی گرداندن خویش در واقع آن را طلبیده و منتظر آن است؟!

أيعقل أنه يسأل الله، ثم لما لم يعجبه الجواب عاد وسأل وأجابه الله، وعاد، وأجابه الله، وكرر ذلك سبع مرات، فلما وجد الأمر لا ينفعه؛ لأن هذا طريق ذات الشوكة والقلعة، ذهب إلى أن يستخير هل أن فلاناً هو اليماني!!

آیا عاقلانه است که وی از خدا سؤال کند، سپس وقتی جواب را نپسندید، برگردد و دوباره سؤال کند و خدا پاسخش را بدهد، و باز هم برگردد و خدا به او پاسخ دهد و این کار را هفت بار تکرار کند؛ ولی هنگامی که دریافت این امر برای او سودی ندارد - زیرا این راه پرخطر و روندگان آن نیز اندک‌اند - به سمت استخاره گرفتن بر این که آیا فلانی یمانی هست یا خیر متمایل گردد؟!

طيب هل جواب الله وشهادته لعبة (والعياذ بالله) عندما لا يعجبه الجواب يذهب ليسأل عن فلان؟ هل يستهزؤون بالله، هل يُلام الله لما يوكله إلى نفسه ولما تطلبه نفسه وهواه، وماذا ينتظر غير جهنم بفعله هذا !!

بسیار خب، آیا پاسخ خدا و شهادت او بازیچه است (پناه بر خدا) تا وقتی فرد پاسخ را نپسندد، برود و درباره‌ی فلانی سؤال کند؟ آیا خدا را به سخره گرفته‌اند؟! آیا خدا بابت این که چنین فردی را به خودش و آنچه نفسش و هوی و هوسش طلب کرده، وا گذاشته، شایسته‌ی ملامت است؟! و آیا این فرد با انجام چنین کاری، منتظر چیزی غیر از جهنم است؟!

وإذا كانت الأدلة لا تنفعهم، وجواب الله لا ينفعهم، فماذا ينفعهم؟

اگر نه دلایل برای آنها سودمند است و نه پاسخ خدا، پس چه چیزی به حالشان سود می‌بخشد؟

حسبنا الله ونعم الوكيل .]

حسبنا الله و نعم الوكيل .».

* * *

هل عرض أحمد الحسن المعجزة على المراجع !

آیا احمد الحسن از مراجع خواسته از او معجزه بطلبند؟!

قد يتوهم البعض - وحتى بعض المؤمنين ربما - أن السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عرض المعجزة ابتداءً على المراجع، وترك أمر تحديدها إليهم، وأما هو فدوره أنه ينفذ ما يقترحون ويطلبون !!

برخی افراد و چه بسا گروهی از مؤمنین، چنین گمان می کنند که سید احمد الحسن (علیه السلام) در بدو امر، طلب معجزه را بر مراجع عرضه داشته و تعیین نوع آن را هم به ایشان واگذار کرده است؛ یعنی نقش سید احمد الحسن (علیه السلام) آن است که هر چه مراجع پیشنهاد و طلب کنند به اجرا درآورد!!

هكذا قد يظن البعض. ولكن الحقيقة هي ما يوضحه السيد أحمد الحسن (عليه السلام) بقوله:

برخی این گونه متوهم شده اند؛ ولی واقعیت، همان چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در کلام خویش تشریح می کند:

[بالنسبة لقضية المعجزة، التي عرضنا على بعض المراجع أن يوثقوا طلبهم لها، وأن الحجة يُعرف بها، ببيان رسمي منهم.]

«در خصوص قضیه‌ی معجزه، ما به برخی از مراجع گفتیم که درخواست خود را مستند و مکتوب کنند و با صدور بیانیه‌ای رسمی تصریح نمایند بر این که حجت به وسیله‌ی معجزه شناخته می شود.»

يجب الانتباه أنهم هم من طلبها ابتداءً، والاستجابة كانت لبيان أنهم إما كذابون وغير جادين وإنما يريدون تضليل الناس، وهذا يتبين بعد أن خاطبناهم رسمياً وهم لا يستجيبون. وإما إن استجابوا وكتبوا بياناً رسمياً ووثقوا

طلبهم، فهم بهذا يبيّنون أنهم جهلة؛ لأنهم حصروا طريق معرفة الحجة بالمعجز، بينما هو ليس الطريق الوحيد، بل هو طريق مختلف فيه.

باید توجه داشت که ابتدا این مراجع بودند که خواستار معجزه شدند و پاسخ‌گویی به آنها برای بیان این مطلب بود که آنها یا دروغ‌گو هستند و جدیتی ندارند و فقط می‌خواهند مردم را به بی‌راهه بکشانند و این قضیه پس از آن روشن شد که ما به طور رسمی آنها را مورد خطاب قرار دادیم و آنها از پاسخ‌گویی سر باز زدند؛ و یا اگر هم پاسخ می‌دادند و بیانیهای رسمی می‌نوشتند و درخواست خود را مستند می‌نمودند، در واقع از نادانی خود پرده برمی‌داشتند زیرا آنها راه شناخت حجت را به معجزه منحصر کرده‌اند، در حالی که معجزه تنها راه ممکن نیست بلکه (برای معرفت پیدا کردن نسبت به حجت الهی) راه‌های مختلفی وجود دارد.

المراجع ووكلاؤهم قالوا للناس: لا نؤمن إلا أن يأتينا بالمعجزة، فكانت الاستجابة من أحمد الحسن لطلبهم وأن يوثقوا طلبهم لبيان أمرين:

مراجع و وکلای آنها به مردم گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر این که برای ما معجزه‌ای بیاورد. احمد الحسن پذیرش این درخواست را منوط به مستند و مکتوب کردن تقاضای‌شان کرد، با هدف آشکار شدن دو موضوع:

أولاً: إنهم كذابون، ويتبين كذبهم إن لم يكتبوا طلبهم وينشروه بين الناس.

اول: آنها دروغ‌گو هستند و اگر خواسته‌ی خود را ننویسند و بین مردم منتشر نسازند، دروغ‌شان نمایان می‌گردد.

ثانياً: إنهم جهلة ويخالفون الأصل العقائدي وهو أن الحجة يُعرف بالنص، وأما كونه يمكن أن يُعرف بالمعجزة فهو مختلف فيه، فكيف جعل المراجع الطريق الوحيد لمعرفة الحجة هو إظهار المعجزة؟!

دوم: آنها نادان‌اند و با این اصل اعتقادی که حجت با نص شناخته می‌شود، مخالفت می‌ورزند. این که آیا حجت را با معجزه می‌توان شناخت یا نه موضوعی مورد

اختلاف است؛ حال چگونه است که مراجع تنها راه شناخت حجت را اظهار معجزه می‌دانند؟!

هذا ردُّ على بعض من يكذبون ويقولون إنَّ أحمد الحسن جاء وعرض على المراجع ابتداءً طلب أيِّ معجزة .]

این پاسخ برخی از کسانی است که به دروغ می‌گویند احمد الحسن آمده و خودش از همان ابتدا به مراجع گفته است که هر معجزه‌ای می‌خواهند از او طلب کنند».

* * *

حجیة المهدیین (علیهم السلام):

حجت بودن مهدیین (علیهم السلام)

يحاول البعض التشكيك بحجیة المهدیین صلوات الله عليهم أجمعين ووجوب طاعتهم، من خلال التشكيك بإمامتهم، بحجة أن الإمام الصادق (عليه السلام) نفى إمامتهم !!

بعضی‌ها در تلاش‌اند از طریق ایجاد شک در امامت مهدیین صلوات الله عليهم اجمعین، حجیت آنها و وجوب اطاعت از ایشان را مشکوک جلوه دهند، با این استدلال که امام صادق (عليه السلام) امامت آنها را نفی نموده است!!

والرواية: (عن أبي بصير، قال: قلت للصادق جعفر بن محمد (عليه السلام): يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك (عليه السلام) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر إماماً، فقال الصادق (عليه السلام): إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل:

اثني عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مواليتنا ومعرفة حقنا) (13).

متن روایت: «ابوبصیر می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا من از پدرت (علیه السلام) شنیدم که فرمود: پس از قائم، دوازده امام می‌باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (پدرم) گفته: دوازده مهدی و نگفته دوازده امام، و لیکن آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالیات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند»^{۱۴}.

وبالرغم من أن الكثير من كتب الدعوة اليمانية المباركة تعرضت لهذه الشبهة وأجابت عليها بكل وضوح، وأن الإمام الصادق (عليه السلام) في الرواية ليس بصدد نفي إمامة المهديين (عليهم السلام)، إنما كان بصدد تصحيح قول أبيه الباقر (عليه السلام) لأبي بصير الناقل للخبر، وأما هل أن لهم مقام الإمامة أم لا فقد تكفلته روايات عديدة وبيّنت أنهم أئمة أيضاً.

این در حالی است که بسیاری از کتاب‌های دعوت مبارک یمانی به این شبهه پرداخته و کاملاً واضح به آن پاسخ داده‌اند مبنی بر این که امام صادق (علیه السلام) در این روایت درصدد نفی امامت مهدیین (علیهم السلام) نیست بلکه آن حضرت می‌خواهد کلام پدرش امام باقر (علیه السلام) را برای ابوبصیر که ناقل خبر است تصحیح نماید. این که آیا مهدیین (علیهم السلام) دارای مقام امامت هستند یا خیر، موضوعی است که روایات بسیاری به آن پرداخته و بیان داشته‌اند که آنها نیز ائمه‌اند.

13. کمال الدین و تمام النعمة: ص 358.

۱۴ - کمال الدین و تمام النعمة: ص 358.

كما أنَّ مرتبة الإمامة التي نالها إبراهيم **(عليه السلام)** بنص الكتاب الكريم لم تمنع اتصافه بالتشيع لخير الخلق بعد رسول الله **(صلى الله عليه وآله وسلم)**، بنص الروايات الشريفة.

همان طور که مقام امامتی که حضرت ابراهیم **(عليه السلام)** به آن نائل شد - طبق نص قرآن کریم - او را از متصف شدن به تشیع بهترین خلق پس از رسول خدا **(صلى الله عليه وآله وسلم)** - به نص روایات شریفه - مانع نگشت.

وعلى كل حال، الأجوبة عديدة وواضحة ومنشورة في كتب الدعوة اليمانية المباركة، لكن لننظر إلى إجابة السيد أحمد الحسن **(عليه السلام)** لمثل هؤلاء، ومن وجه آخر، يقول:

به هر تقدیر، پاسخ‌های متعدد و روشن در کتاب‌های دعوت مبارک یمانی منتشر شده است؛ با این حال نگاهی داریم به پاسخ سید احمد الحسن **(عليه السلام)** برای این افراد، از منظری دیگر. ایشان **(عليه السلام)** می‌فرماید:

[مسألة نقض إمامة المهديين لا تنقض حجيتهم (أي كونهم حججاً لله سبحانه)، يعني ليس ضرورياً أن يكون الحجة إماماً، فلو أنهم أرادوا نفي الإمامة عنهم فهذا لن ينفعهم بنفي القدر الذي يلزم به العباد طاعتهم وهو أنهم حجج الله، فيونس **(عليه السلام) حجة الله وليس إماماً، فهل لا تجب طاعته؟ ومثله زكريا ويحيى عليهما السلام، فهم حجج الله وليسوا أئمة، فهل لا تجب طاعتهم؟ الإمامة مقام.**

«موضوع نقض امامت مهديين، ناقض حجيت آنها (يعنى اين که آنها حجت‌های الهی می‌باشند) نیست؛ یعنی ضرورتی ندارد که حجت، امام هم باشد. این که آنها بخواهند امامت را از مهديين نفي کنند مانع از التزام بندگان از اطاعت آنها نیست زیرا آنها حجت‌های الهی هستند. حضرت یونس **(عليه السلام)** حجت خدا بود ولی امام نبود؛ حال آیا فرمان‌برداری از او واجب نیست؟ همچنین زکریا و یحیی **(عليهما السلام)** نیز حجج الله هستند ولی امام نمی‌باشند؛ آیا اطاعت از آنها لازم نیست؟ امامت یک مقام است.

وبالرغم من أن هناك أدلة كثيرة تثبت إمامة المهديين، ولكن أردت أن أبين لك شيئاً وهو: إن هؤلاء جهلة؛ لأنهم يعتقدون أن نفي الإمامة عن شخص ينفي كونه حجة الله، بينما هذا غير صحيح، فممكن أن تثبت أن شخصاً هو حجة الله وخليفة الله ويجب طاعته مثل آدم ويونس ويحيى وزكريا (عليهم السلام) ولكنهم ليسوا أئمة.

اگر چه ادله‌ی زیادی وجود دارد که امامت مهديين را ثابت می‌کند ولی من می‌خواهم چیزی را برای شما آشکار سازم؛ اینها نادان‌اند زیرا معتقدند نفي امامت يك نفر، به منزله‌ی نفي حجت الله بودن او است، در حالی که چنین چیزی صحیح نیست. می‌توان ثابت کرد که یک نفر حجت الله و خلیفه‌ی الله و اطاعت از او واجب باشد و لکن امام نباشد، مانند آدم، یونس، یحیی و زکریا (عليهم السلام).

هؤلاء جهلة لا يعرفون شيئاً، فيعتقدون أن الحجة المعصوم لابد أن يكون إماماً، ولهذا هم يحاولون نفي الإمامة عن المهديين، وإلا لو كانوا يعرفون وملتفتين إلى أن كون الإنسان حجة الله وخليفة الله لا يلزم بالضرورة أن يكون إماماً لما تعرضوا لنفي الإمامة المهديين، لأنهم كانوا سيعرفون أن نفيهم لإمامة المهديين لن ينفعهم في نفي حجيتهم التي أثبتتها روايات نصت على أنهم حجج الله بعد الأئمة وأوصياء الرسول بعد الأئمة، وبالتالي لو كانوا يفقهون شيئاً لما تعرضوا لهذا الأمر.

این افراد جاهل چیزی نمی‌دانند؛ آنها بر این باورند که حجت معصوم، حتماً باید امام باشد و بر همین اساس می‌کوشند امامت را از مهديين نفي کنند در غیر این صورت اگر می‌دانستند و متوجه بودند که «اگر انسانی حجت الله و خلیفه‌ی الله باشد، لازم نیست که حتماً امام باشد»، درصدد نفي امامت مهديين بر نمی‌آمدند؛ زیرا در آن صورت خواهند دانست که نفي امامت مهديين، ایشان را در نفي حجت بودن آنها سودی نمی‌رساند؛ حجیتی که روایاتی آن را ثابت نموده و صراحت دارند بر این که مهديين پس از ائمه حجج الهی و اوصیای پیامبر پس از ائمه می‌باشند. پس اگر ایشان قادر به درک چیزی بودند، متعرض این مورد نمی‌شدند (و سراغ چنین موضوعی

نمی آمدند).

ومقدار الحاجة كما هو واضح، هو إثبات أنهم حجج الله،
فإذا ثبت أنهم حجج الله انتهى الأمر، فالنقاش في كونهم
أئمة أي لهم مقام الإمامة أم لا، هذا زائد عن المطلوب].

همان طور که واضح است آن مقدار که نیاز است، اثبات حجت الهی بودن آنها
است و اگر حجت الهی بودن آنها ثابت شود، مسأله خاتمه یافته و بحث روی این که
آیا آنها ائمه هستند یا این که مقام امامت را دارند یا نه، زاید و از مطلوب به دور
است.»

* * *

الخروج في رواية اليماني !

خروج در روایت یمانی!

قال الإمام الباقر (عليه السلام): (... خروج السفيناني
واليماني والخراساني في سنة واحدة، في شهر واحد، في
يوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون
البأس من كل وجه، ويل لمن ناوهم، وليس في الرايات راية
أهدى من راية اليماني، هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى
صاحبكم، فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس
وكل مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته راية

هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم (15).

امام باقر (عليه السلام) می فرماید: «.... خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود؛ درست مانند دانه‌های تسبیح یکی پس از دیگری خواهند آمد. به هر سو که بنگری ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. وای به حال کسی که با آنها درافتد. در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایت‌یافته‌تر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت، همان است زیرا او به سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند. هنگامی که یمانی خروج کرد، فروختن سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می‌شود. هنگامی که یمانی خروج کرد به سوی او به پا خیز چرا که پرچم او پرچم هدایت است و رویگردانی از آن برای مسلمان، شایسته و جایز نیست و هر کس که چنین کند از اهل آتش است چرا که یمانی به حق فرامی‌خواند و به راه مستقیم دعوت می‌کند» ۱۶.

يفترض البعض أن نصره اليماني مشروطة بالخروج للقتال، وأما قبل ذلك فلا وجوب لطاعته فضلاً عن نصرته، هذا ما يزعمه البعض.

برخی چنین فرض گرفته‌اند که نصرت و یاری یمانی مشروط به خروج او جهت جنگ و قتال است، و قبل از آن اطاعت از وی واجب نیست، چه برسد به یاری نمودن او. این پندار عده‌ای می‌باشد!

وبرغم أن رواية اليماني تبين أن اليماني خليفة وحجة إلهي، والخليفة الإلهي طاعته ونصرته واجبة من أول لحظة يبتدئ فيها دعوته، وهو ما أوضحه السيد أحمد الحسن (عليه

15. الغيبة للنعماني: ص 262.

السلام) وأنصاره في كتب كثيرة، ولكنه (عليه السلام) لا يفتأ أن يلفت نظر طلاب الحق إلى خطأ هذا الفهم لرواية اليماني بصيغة السؤال أيضاً، يقول:

این در حالی است که روایت یمانی بیان می‌دارد که یمانی خلیفه و حجت الهی است، و از همان نخستین لحظه‌ای که خلیفه‌ی الهی دعوتش را آغاز می‌کند، طاعت و نصرت او واجب می‌باشد. این همان چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) و انصار او در کتب عدیده توضیح داده‌اند ولی ایشان (علیه السلام) از این نکته غافل نمی‌ماند که در قالب یک سؤال نظر طالبان حقیقت را به وجود خطا در این فهم از روایت یمانی، جلب نماید و می‌فرماید:

[الرواية فيها أن اليماني صاحب راية، أي قائد جيش، وفيها أيضاً إذا خرج فيجب النهوض له أي القتال معه، فهل يعقل أن شخصاً يقاتل مع قائد وهو لم يبايعه من قبل ويؤمن به ؟]

«در روایت آمده است که یمانی صاحب پرچم است یعنی وی فرمانده ارتش می‌باشد و نیز در آن آمده که وقتی یمانی خروج کرد، قیام با او یعنی نبرد همراه وی واجب می‌شود. حال آیا معقول است که فردی در رکاب فرماندهی که قبلاً با او بیعت نکرده و به او ایمان ندارد بجنگد؟».

كما أن البعض يفهم من الرواية أن الثلاثة أي (اليماني والخراساني والسفياي)، يبتدؤون دعوتهم ويظهرون في يوم واحد؛ لأنهم يخرجون في يوم واحد بحسب نص الرواية.

برخی نیز از این روایت چنین فهمیده‌اند که این سه یعنی یمانی، خراسانی و سفیانی، دعوت خود را در یک روز آغاز می‌کنند و در یک روز ظاهر می‌شوند زیرا طبق متن روایت، آنها در یک روز واحد خروج می‌کنند.

وواضح أن لا ملازمة بين وحدة زمن خروجهم للقتال وبين وحدة ابتداء دعوتهم للناس للانضواء تحت راياتهم، والتي تسبق الخروج للقتال بكل تأكيد.

البته واضح است که بین یکی بودن زمان خروج آنها برای نبرد، و یکی بودن شروع دعوت آنها از مردم برای گرد آمدن زیر پرچمشان، ملازمتی وجود ندارد و این که خروج برای نبرد به طور کامل تاکید شده است.

وكان (عليه السلام) يقول لمثل هذا السائل:

سید احمد الحسن (عليه السلام) خطاب به چنین سؤال کننده‌ای فرمود:

**[هل تظن أنهم يظهرون ويجهزون جيوش ويتقاتلون
بجيوش جرارة خلال أربع وعشرين ساعة مثلاً؟ هل العقل
يقبل هذا الفهم؟]**

«آیا گمان می‌کنی آنها ظرف بیست و چهار ساعت ظاهر می‌شوند و لشکریان را تجهیز می‌کنند و با ارتشی انبوه به نبرد روی می‌آورند؟ آیا عقل چنین درکی را قبول دارد؟».

* * *

فإذا رأيتموه فبايعوه!

هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید!

عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو يحثُ المسلمين على
نصرة المهدي (عليه السلام)، أنه قال: (.. فإذا رأيتموه فبايعوه
ولو حبوا على الثلج فإنه خليفة الله المهدي)، وهذا المعنى
ورد عند الشيعة والسنة.

از پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در حالی که مسلمانان را به یاری حضرت
مهدی (عليه السلام) فرامی‌خواند نقل شده که فرمود: «.... **هنگامی که او را**

دیدید با او بیعت کنید حتی به صورت سینه‌خیز بر روی برف زیرا او مهدی خلیفه‌ی خدا است. این معنا نزد شیعه و سنی وارد شده است.

وعلى ضوء هذه الرواية، يشترط البعض رؤية المهدي بالعين قبل بيعته والإيمان به، ولا بيعة للمهدي بنظرهم قبل الرؤية بالعين واللقاء به، ويعتقدون أن هذا الشرط يفرضه لفظ "رأيتموه" في الحديث.

با استناد به این روایت، برخی از افراد دیدن مهدی با چشم قبل از بیعت را شرط بیعت و ایمان آوردن به آن حضرت قلمداد کرده‌اند. به نظر این افراد قبل از مشاهده‌ی آن حضرت با چشم و قبل از ملاقات ایشان، بیعتی برای مهدی نخواهد بود. آنها می‌گویند کلمه‌ی «رأیتموه = او را دیدید» در حدیث، این شرط را لازم و ضروری نموده است.

وعن جواب هذا التساؤل، قال السيد أحمد الحسن (عليه السلام):

سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال فرمود:

[إذا رآه بعض يكفي في تحقق "رأيتموه"، وإلا هل يعقل مثلاً أن لا يبائع سبعة مليارات إنسان على الأرض حجة الله حتى يرونه مواجهة فرداً فرداً؟ وكم سيحتاج هذا من الوقت؛ مائة مئتين ثلاث مائة سنة، أم أكثر؟]

«همین که برخی او را ببینند، در تحقق «رأیتموه» کفایت می‌کند و گرنه آیا عاقلانه است که مثلاً هفت میلیارد انسان بر روی زمین، با حجت خدا بیعت نکنند تا یکی یکی با او روبه‌رو شوند؟ این کار به چه مقدار زمان نیاز خواهد داشت، صد سال، دویست سال، سیصد سال یا بیشتر؟!»

* * *

الإرسال من ايليا:

ارسال از جانب ايليا

لم تكن قضية الإرسال من نبي الله إيليا (عليه السلام) واضحة عندي، لذا سألت:

موضوع ارسال از جانب ايلياى نبي (عليه السلام) برايم مقدارى مبهم بود، لذا چنين پرسيدم:

بمراجعة ما موجود في كتاب وصي ورسول الإمام المهدي (عليه السلام) في التوراة والإنجيل والقرآن وكذلك رسالة الهداية، مسألة الإرسال من عيسى (عليه السلام) واضحة، ولكن قد تبدو مسألة الإرسال من إيليا ليست كذلك؟

با مراجعه به مطالب كتاب «وصى و رسول امام مهدي (عليه السلام) در تورات، انجيل و قرآن» و نیز «نامه‌ی هدايت»، موضوع ارسال از سوى حضرت عيسى (عليه السلام) واضح می‌شود ولی به نظر می‌رسد قضیه‌ی ارسال از جانب ايليا اين چنين نيست.

فقال (عليه السلام):

[هل تقصد نصاً من التوراة ؟ مسألة أن إيليا مرفوع وهم ينتظرونه مسألة لا إشكال فيها.

والإرسال المقصود هو أن إرسال الإمام المهدي (عليه السلام) هو إرسال منهم.

ایشان (عليه السلام) فرمود:

«آیا منظورت نصی از تورات است؟ این قضیه که ایلیا مرفوع (بالا برده شده) است و آنها منتظر اویند، موضوعی بدون اشکال است؛ مراد از ارسال هم این است که ارسال امام مهدی (علیه السلام) همان ارسال آنها است.

وبالنسبة للمسلمين، نقول لهم باختصار: إن إيليا وعيسى عليهما السلام تابعان للإمام المهدي (عليه السلام)، فعندما يرسل هو يكونون هم أيضاً مرسلين لمن يرسله الإمام المهدي (عليه السلام)؛ باعتبار أنهما تابعان له، وأعوان له.]

در خصوص مسلمانان، به اختصار به آنها می‌گوییم که ایلیا و عیسی (علیهما السلام) هر دو تابع و پیرو امام مهدی (علیه السلام) هستند. هنگامی که او می‌فرستد، آنها نیز ارسال کننده‌ی کسی که امام مهدی (علیه السلام) گسیل داشته است، به شمار می‌روند؛ به این اعتبار که آنها پیرو و یاور حضرت می‌باشند.»

* * *

الفهرس

فهرست

تقديم:

مقدمه

المحطة الثالثة:

ايستگاه سوم:

ما يتعلق بأدلة الدعوة المباركة

مسائل مربوط به ادلهى دعوت مبارك

النص وشهادة الله:

• نص و گواهی خدا

هل مجرد ادعاء الوصية دليل؟

• آیا صرف ادعاى وصیت یک دلیل به شمار می رود؟

احتجاج الأنبياء بالوصية:

• احتجاج پیامبران به وصیت

هل مضمون الوصية معلوم سلفاً ؟

• آیا مضمون وصیت از قبل معلوم بوده است؟

الوصية والنص المباشر:

• وصیت و نص مستقیم

رواية تبرّ الله عمره:

• روایتِ خداوند عمرش را تباه گرداند

كتاب (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال):

• كتاب «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»

ليبشر المدافعون عن وصية محمد (صلى الله عليه وآله وسلم):

• بشارتی برای کسانی که از وصیت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع می کنند

كيف أمنت أم موسى بموسى (عليه السلام) ؟

• مادر موسی چگونه به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

لماذا نهى يعقوب (عليه السلام) ابنه عن قص رؤياه ؟

• چرا حضرت یعقوب (علیه السلام) پسر خود را از بازگویی رؤیایش نهی کرد؟

هل يُخير الله لغير وليّه ؟

• آیا خدا در استخاره به کسی غیر از ولی اش اشاره می کند؟

هل عرض أحمد الحسن المعجزة على المراجع !

• آیا احمد الحسن از مراجع خواسته از او معجزه بطلبند؟!

حجیة المهدیین (علیهم السلام):

• حجت بودن مهدیین (علیهم السلام)

الخروج في رواية اليماني !

• خروج در روایت یمانی!

فإذا رأيتموه فبايعوه !

• هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید!

الإرسال من ايليا:

• ارسال از جانب ایلیا

المحطة الرابعة:

ایستگاه چهارم:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقّة وعقائهم

مسائل مربوط به مخالفین دعوت حق و عقاید آنها

عقائد مبتدعة لشيعة المراجع !!

• عقاید بدعت‌آمیز شیعیان مرجع‌گرا

أدعیاء علم أعماهم الحسد !!

• حسد، مدعیان علم را کور ساخته است!

یزعم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق !

• برخی گمان می‌کنند که وی علم منطق نمی‌داند!

أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!

• سوالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ‌گو نیست!

قتل أسلافهم أبي الحسين (عليه السلام) فهل انتهى الأمر ؟

• نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را کشتند، آیا قضیه خاتمه یافت؟

وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد غير المعصوم شيئاً !

• شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید از غیر معصوم سودی به حالشان داشت؟

دليلهم على النيابة العامة !

• دليل أنها بر نيابت عامه!

يختلفون رؤى، فما هو غرضهم !!

• رؤياهاى دروغين مى سازند، با چه هدفى؟!

[محاولة بائسة:

«تلاشى نااميدانه:

هذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه !

• بعضى از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

• اين است سخن آنها دربارهى وصيت مقدس

المحطة الخامسة:

ايستگاه پنجم:

شيء من سيرته (عليه السلام) مع أنصاره والناس

اشاره به گوشه‌هایی از رفتار ایشان (عليه السلام) با مردم و انصارش

أنتم كفيتموني مؤنتهم !

• شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید

ليكن كل واحد منكم أمة !

• هر یک از شما باید یک امت باشد

من يظن أنه قطع حباله مع الدنيا:

• کسی که گمان می‌کند ریسمان‌اش (دلبستگی) به دنیا را قطع کرده است

نصيحته إلى كل من يتصدى للمناظرة من الأنصار:

• نصیحتی برای هر یک از انصار که به مناظره می‌پردازد

رثاؤه لأنصاره الشهداء:

• مرثیه‌خوانی ایشان بر انصار شهیدش

أنصاره المغيَّبون في السجون لا يغيبون عن باله !

• ایشان دمی از یاد انصارشان که در زندان‌ها پنهان گشته‌اند، غافل نیست

دور المرأة في نصرة الحق:

• نقش زنان در یاری حق

نتيجة الفرقة قتل حجة الله !!

• کشته شدن حجت خدا، پیامد تفرقه و چنددستگی

إلى من لا يتحمل من مؤمن ازعاج!

• خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی تابند!

كيفية التعامل مع المشكوك بهم:

• نحوه‌ی تعامل با افراد مشکوک

لا يوفق لمجلس الحسين (عليه السلام) كل أحد !!

• هر کسی به حضور در مجلس امام حسین (علیه السلام) توفیق نمی یابد!

أهمية الدراسة في الحوزة المهدوية:

• اهمیت مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی مهدویت

تأويل رؤيا:

• تعبیر خواب

رفقا بسيدكم !!

• با سید خود مدارا کنید!

اهتمامه بهداية الناس ومحبته لهم:

• اهتمام ایشان نسبت به هدایت مردم و محبتی که ایشان به مردم دارد

سیرته مع المال:

• برخورد ایشان با مال و اموال

ماتت وهي تبكي على الأولاد!

• آن زن در حالی که بر فرزندانش می گریست، جان داد

هل أحمد الحسن طالب دنيا!

• آیا احمد الحسن دنیاطلب است؟!

والحمد لله رب العالمين